



نکسه ۱ مهر ماه ۱۳۵۸
فوق العاده (۵)
نکستاره ۱۵ رباع



ارگان عقیدتی - سیاسی سازمان دزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

نشانی: میدان امام حسین (عزیزه) پاساژ شهرام، طبقه چهارم تلفن ۶۶۰۶۶۳

طالقانی سنگری که مستضعفین از آن برای پیر بالیسم - ارتجاع شوریدند.

فوق العاده ویژه طالقانی

طالقانی، انسانی آگاه و دردمند و مسئول و متعهد بود و در عین حال، مسلمان بود و شرقی.

طالقانی، از آنگونه مترجمین و کهنه برستانی نیست که بدون اینکه بشناسند، با هر چه نواست و با تمدن و علم جدید، بی جهت و بی سبب دشمنی بورزند. و از سوی دیگر همچون کسانی نیست که بدون داشتن جرئت انتقاد و انتخاب، محو و مقلد تمدن و فرهنگ غرب میشوند. او علم را در استخدام حرکتش در آورد و قرآن را در رابطه با آن فهمید. و در این میان، عدم کفایت و نقصان علم را برای تکابوی همه نیازهای معنوی و همه مقتضیات تکامل بشری احساس کرد و برای تکمیلش راه حل داد و گفت: علم، همگام با وحی دارای ارزش است و قطع وحی از علم، علم را فلج میکند.

او در عین اینکه جهان امروز و تمدن و فرهنگ جدید غرب را شناخت، از آنها وسیله ای ساخت برای درک و فهم سرمایه های غنی فرهنگ اسلامی. و در کنار اینها همه، از رنج و درد و زندگی اسارت بار مردم غافل نبود. و ایده آل انسانی اسلام، معنای کلی بشر، و رسالت جاوید انسان در تاریخ را می شناخت و بهمین دلیل، ایده الهای انسانی را در مرحله مصرف مادی پائین نیاورد.

سید جمال نخستین کسی بود که دست به تجدید بنای اسلام راستین زد تا مردم مسلمان "جهان گرسنه" را از منابع عظیم و دست نخورده چندین قرنه، آگاه کند و به انسانها بفهماند که چگونه هستید و چه باید باشید. و اقبال و شریعتی پس از وی، اولین و دومین ثمری بودند که از بذری که سید جمال در این امت بایر پاشید، سر بر آوردند. و طالقانی اولین کسی بود که در حرکت پس از انقلاب مردم خوش، بر علیه ارتجاع قد علم کرد و با تمام امکاناتش و پایگاه مردمی اش کوشید تا سطح آگاهی مردم را بالا ببرد و به موازات آن، قدرت را از ارتجاع به مردم انتقال دهد و بدین وسیله، زمینه را برای ادامه حرکت سید جمال - شریعتی فراهم سازد.

"ناسیونالیسم"، موتور حرکت او بود و "فرهنگ اسلامی"، پشتوانه آن.

ما از طالقانی ستایش می کنیم چرا که او، هم در وجهه سیاسی و اجتماعی، هم در وجهه مکتبی، و هم در وجهه علمی و فرهنگی به اسلام خدمت کرد. و باز بدین خاطر که در مبارزات ملت مسلمان در برابر استبداد و استثمار و دشمنان خونی اسلام و مسلمین، بزرگترین نقش و مهمترین اثر را داشته و بیشترین سهم را داراست. و نیز به این خاطر که همچون یک مخلص آگاه و بی ریا، به مظلومین و مستضعفین عشق میورزید و به دشمنانشان کینه!

سید جمال، بزرگترین بنیانگذار نهضت اسلامی بود که نهضت عظیم و سازنده او، در ادامه مسیر تکاملش به اقبال و شریعتی رسید. و طالقانی، حرکتی بود که این مسیر را، در شرائط پس از دو جنگ بین الملل، بصورت یک حرکت مستقلی ادامه داد. ادامه حرکت مستقل او، تنها در بازگشت به خط حرکت سید جمال - شریعتی امکان پذیر است و بهیچ صورت دیگری نمیتوان این حرکت را ادامه داد چرا که او و حرکتش دارای ویژگیهایی بود که هیچکدام از افراد و گروههای پیشگام، در شرائط کنونی دارا نیستند.

طالقانی، برای اولین بار در تاریخ اسلام، پس از سید جمال، اسلام و مذهب را که بصورت درون گرایی و ذهنیت فردی تجسم یافته بود و انسانها را به تزکیه نفس دعوت میکرد و خود، از اجتماع کناره گرفته بود و مذهب آسمانها شده بود - از آسمان به زمین آورد و این قدرت عظیم معنوی درونی و فردی را وجهه بیرونی و اجتماعی داد. و در مسیر ساختمان جامعه بشری و زندگی عینی این جهانی، بکار گرفت. و اعلام کرد: "رهبری در اسلام این چنین نیست" که رهبری اخلاقی را بدهیم به دست مسیح و رهبری سیاسی را بدست قیصر! و زندگی این نیست که صورت اخروی آن را بر مبنای دین بنا کنیم و زندگی دنیوی آن را بر مبنای تعقل! و انسان، این نیست که درونش، با عشق و ایمان و عرفان و برونش، با مادیت علم ساخته شده باشد!

او با "بودن" خویش ثابت کرد که اسلام مکتبی است که حرکتهای فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، و دنیا و آخرتی خود را بر مبنای توحید بنا کرده است و توحید که به معنای وحدت ذات خداست، بازتابها و انعکاسات این جهانی، مادی و انسانی دارد.

اعتقاد به توحید از دیدگاه او، در عین حال که زیر بنای وحدت بشری و وحدت طبقاتی انسانی و اجتماعی را شامل میشود، به معنای یک وحدت عام در هستی نیز هست که بر اساس آن، انسان در مسیر طبیعت تکامل پیدا می کند.

طالقانی، انسانی بود که نه تنها با اندیشه و سخنش، که با تمام وجودش در سراسر زندگیش به همه دردها و نیازهای ما پاسخ میگفت. خصوصا در این زمان.

الگوی بودا از آنگونه که پیامبر و مکتبش به تاریخ بشر عرضه داشتند تا دیگران، خود را بر گونه آنان بسازند.

او روحی بود که در برابر مستضعفین، آنچنان حساس بود که گاه بی تابانه زندگی را رها میکرد و سر به صحرا می نهاد. قرآن شناسی دل سوخته بود که در خلوت سکوت دزهای سهمگین قاسط، و در گرفتاریهای نفاثات فی العقد و حاسد اذا حسد، قرآن را می فهمید و از زبانش وحی می بارید و از دلش سوز.

میکنند و اسبابها را در گرداب فساد و تباهی غوطه مند.
درسبر حق گام میروند یا رنده کردن ارزشهای نابود
را در جریان یک حرکت رویه کمال، به اوج فتنه انسانیت
میرسانند. و از آنجا که اینان تبلور جریان حق و باطل
برای تاریخ همیشه میتواند تجربه ها، اندرزه ها و پندها،
اسبابها داشته باشد.

۲- شخصیت های مکتبی، تبلور راستین مکتب اند.

بخز چهره های که نعم عیبی حربایهای مختلف حق و باطل در طول تاریخند ، چهره های دیگری را میبوان یافت که زندگی آنان ، تنلور راسنیی از مکب است ■ ■ و سایرین ، برسی زندگی آنان ، در حقیقت ، برسی مکب است و چون مکب ، عاملی است که حیثیتی حرکت اسبابها را مشخص میکند ، بدست میدهد که اسبابها میبوانند بر شخصتها ، ملاکها و ضوابطی را از زندگی میبدهند و تحلیل رسیی این مبنای این ضوابط و مبارها ، حرکت خویش را در گذر مکب شکل میدهند ، از ویژگیهای این چهره های مکبی ، این است که راسمید در زمان حیات آنها ، یکی از حساسترین فرازهای خود را طی میکند و در حقیقت در سر بهج حرکت خویش است ، چرا که امان ، همچون سازگان در خنثانی در شبهای سیاه و بدون ماه تاریخ (غاسق) طلوع می کنند و با درخشش خود ، از شبهای فروموش شده انسان را از نو زنده می سازند و بدسگونه فتور که امان در مرحله " قدر " بسر میبرند و با آفریدن ارزشهای نویی تقدیر و سروسن اسبابها را بدست خویش رقم می زنند و در تب قدر ملت خویش در بهنه " سیاه آسمان (غاسق) طلوع کرده و با بودن نویی طلوع فخر را بنوید میدهد ■ ■ ■

اینها، اسوه های ناس اند و شهدای مکتب ا مردنشان اسوه است
زنده بودنشان شهید اتلورو تحسم مکتب اند و ناس می تواند حرکتش
در لوی آنها با مکتب انطباق دهد. و بعین ترتیب است که بگ فرد،
می تواند بصورت یکی از پایه های حرکت اجتماع عمل کند و آن را در
سیر کمال و رشد بایندگی قرار دهد.

پیامبر، از اینگونه انسانهاست. چرا که علاوه بر بعد "رسالت" و "امامت" را نیز در رابطه با "امت" خویش داراست و چه در خورش و چه در غیابش، نمونه‌ای از "آنچه که باید بشوند" را به آنها نشان میدهد.

۳- تفاوت شخصیتهای اجتماعی و مکتبی در چیست ؟

تکته مهم دیگری که در حاشیه تفاوت این دو تبیین حاضر اهمیت دارد، این است که، تشخیصهای مکتبی با مسیر حرکت خویش (حق) باقی عملی دارند و خودشان تبلور و تجلی راهشاست. اما تشخیص اجتماعی، بسته به اینکه درجه سیر (حق یا باطل) حرکت کنند است با مسیر حرکت خویش انطباق عملی داشته باشند (حق) و است نداشته باشند (باطل). به عبارت دیگر، آنکس که در مسیر حقا میند، حقا وجودش تجسم حق است زیرا انسانها همانگونه میگردند که حرکت می کنند. اما آنکس که در مسیر باطل قدم بر دارد، به طبعیغیر از حرکت به راه خود ایمان دارد. ■ باز هم ممکن است راه خویش انطباق عملی نداشته باشد.

۳- باید توجه داشت که در اینجا مقصود ما از مکتب، همان مکتب اسلام است.

*** به کتاب " ليله القدر " مرحله ارزش آفرين تقدیر
مراجعة شود .

● امام در خطبه ۲۵ این حقیقت را روشن میکند که گمانیکه بر باطل گام بر میدارند به حرکت خویش ایمان دارند. برای بررسی ضوع به فصل چهارم کتاب «دشمنان مردم گنند، دوستان کدام؟» شود. در این مورد نا گفته نماند که سیر در مسیر مجازی بیشترین گیری انسان بر اساس ضوابط مجازی سیر باطل می-

هانا نوح را بسوی قوش فرستادیم (در حالیکه میگفت: من
سازنده‌ای آشکار، برای‌شایبم (بهمانکار) از یکبنج خدا، عبادت
مید (چرا که اگر چنین نگردد) من از عذاب سخت روز قیامت، بر
میتروسم- پس زود مداران قوش که (خدا را) فخر و زودید بودند،
و گفتند که تو را به جز بشری همانند خود نمی‌بینیم! و بجز بی
ترین طبقات اجتماعی خود، کسان دیگری را نمی‌بینیم که)
تو را پیروی کنند! و (نه تنها) نسبت به خود، مزیتی برای‌شا
روح و پرهیزش نمی‌بینیم، بلکه گمان ما اینست که شا دروغ‌گوئی
آیست! *

٢٧ سورة هود.

و قالوا ربنا انا اضعنا ادنا و کبرائنا قاضونا السبيل - و گفتند
وردگرا! بدرستی که ما بزرگان و پیشوایان (قاد) خود را اطاعت
و آنها را ما به گمراهی گشایند!

به آیه ۱۶۶ سوره اعراف توجه شود: "... فاقصم القاصم
تفکیرین ... این داستانها را برای مردم بیان کن، باشد که
بند."

۲- یاد طالبانی بهانہ کی حرکت است نہ یک زندگی!

"آیت اللہ حاج سید محمود طالقانی در یک خانواده روحانی"

وی در سالهای ۴۰ تا ۴۲ چندین بار به حبس افتاد و در سال ۴۳ به حبس محکوم شد. اما در سال ۴۶ به ایشان عفو خورد و آزاد شد. پس از آزادی، تا سال ۵۰ دوبار به حبس افتاد و در سال ۵۰ مدت یکسال و نیم به زابل و بافت کرمان تبعید شدند و در سال ۵۲ برای چندمین بار به زندان افتادند و در سال ۵۷ همراه با ملت آزاد شدند.

به کجا میروم آخر، ننمایی وطنم؟!

ہنابراین، اینکه ما بدانیم طالقانی کی دنیا آمد؟ کی به حوزه

۱۲۷- سورة آل عمران: "قد خلت من قبلك رسل من قبلي"

افغانی! اراضی قافلو را کیف گان عاقده الکذبین - هذا بهان للشیع
و معوقه للمعتقین - به تحقیق که پیش از شما ملتشیعیان
مذلت تاریخی خویش را به انجام رسانده / و رفتند. پس در زمین
کنید (کتابه به بررسی تاریخ گذشتگان / تا ببینید که سرانجام
بندگان (حق) چگونه بود؟ - آنچه که از این سر تاریخی
نفیید) بهان (کنند) - و باطل. برای مردم است و (نیز)
و پندی است برای تقوا بیستگان.

Figure 1

توجه به دوسان، ساختن دشمنان و عکس العمل هایی که وی در مقابل اینها داشته است و ... می یابد.

به این ترتیب میتوان نتیجه گرفت که میان واقعی که فوقاً ذکرش رفت (بیوگرافی طالقی) بحای عقابانی که می بایست مطرح شود، از جانب کسانی که حتی طالقی را هم بخوبی می شناختند و میبایستند چهیرهٔ مکتبی او را به گونه ای بسط "روشن" برای مردم برسم کنند مردم فریسی ای مکتبی نبوده است. چرا که اگر انسان میخواهند بحای بررسی زندگی شخصی طالقی و اینکه چیران تاریخی مکتبی به مردم شناسانند طالقی را بعنوان تحسینی از یک جریان تاریخی بردانند و کی آزاد شود... و چهیرهٔ او را آنگونه که بود روشن سازند، موقعیهای اجتماعی خودشان به خطر می افتاد! چرا که در آن صورت، برای مردم روشن میشد که اینان در مسیر طالقی که کاملاً نمی رسد به حقیقت، حتی در مقابل و هم اسناد فایدا! مگر زندان رفتن ها و تبعید شدن ها، بدون در نظر گرفتن هیچگیری های اجتماعی - مکتبی میبایست ملاک برتری یک فرد قرار گیرند و به او ارزش ببخشند؟! ای چه بسا زندان رفتن ها و تبعید شدن ها... بخاطر انحصار طلای و غنچه گشایی های درد صورت گرفته باشد!

آری! اینها با دارند از اینکه طالقی را بعنوان یک حرکت، مطرح کنند و چهیرهٔ حقیقی او را از زیرغبارهایی که حتی خود بر آن بوشاندند بدر آورند و حقیقت برایشان را به مردم باز نشانند. و بدین خاطر است که وقتی دست به قلم میبرند و میخواهند از طالقی بنویسند، هر قدر هم که میبایست کنند نمی توانند فراتر از همین چهار کلامی که از قول ایشان نقل شد، چیز دیگری بنویسند و انکار که قلمشان هم، خودش خودنرا سانسور می کند!! ...

۵- شبهه را چگونه می توان شناخت ؟

لذا، با توجه به مقدمه ای که ذکر شد، آنچه که بعنوان بیوگرافی حقیقی انسانها مطرح میشود و در حقیقت، شناسنامهٔ جاویدان آنهاست موضعگیری و واکنش هایی است که آنها در مقابل جریانهای مختلف فردی و اجتماعی از خود نشان میدهند که این موضعگیریها را در کادر مکتب است و با خارج از آن. در این صورت است که، صورت سالیه بکلی دگرگون میشود و تاریخ، بحای اینکه تبار "واقع" ها باشد، تبلور واقعیتهایی خواهد شد که ریشه در متن حقیقتهای انسانی - اجتماعی دارند.

طالقی، هنگامی وجود حقیقی خویش را باز می یابد که ما قبل از هر چیز او را بعنوان شخصیتی که زندگی اش نشانگر مرحله ای تقدیر ساز و ارزشی آفرین از حرکت تاریخ است، باز شناسیم. و برای این منظور باید خط می میازی، و ویژگیهای حرکتی، جهت گیری های اجتماعی با پناه طبقاتی و اندیشه های متعالی وی را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم. و تنها در این صورت است که طالقی از صورت "آبت الله حاج سید محمود طالقی در یک خانوادهٔ روحانی در سال... بدر می آید و شخصیت تازه ای بخود می گرد که تاکنون آن را نشناخته ایم. شخصیتی که موضعگیریهای طالقی آن را ساخته اند، چرا که هر انسانی آنچنان حرکت می کند که موضع می گیرد.

اما آنچه که در مورد این شخصیت تازهٔ طالقی، باید از نظر دور داشته نشود، مسالهٔ "شبهه" است. چرا که ما اکنون در مرحلهٔ "شبهه" پس از انقلاب بسر میبریم و از ویژگیهای این دوران، سرگردانی و عدم قطعیت در انتخاب مواضع مردمی است. به این دلیل که ضد ارزشهای ارتجاعی، خود را به لباس ارزشهای انقلابی در آورده اند و از وجود خویش شبهه ای ساخته اند که در انتخاب حق و باطل، انسانها را به شک می اندازد. با توجه به اینکه مردم طالقی مکتبی و اجتماعی حق و باطل را نمی شناسند، غرق شدن آنها در شبهه باعث میشود که باطلهای طبیبی به حق را بجای حق، حاکمیت دهند و بنابراین حرکت رشد پایندهٔ انقلاب را در یک مسیر قهقرا بیست ارتجاع سوق دهند. در این رابطه، شناختن چهیرهٔ هایی که تبلور راستین مکتب اندو آشنایی با موضعگیری های آنها میتواند ملاکهای مکتبی و اجتماعی حق و باطل را به مردم بشناساند و آنها را از غرق شدن در شبهه و سقوط به دامان ارتجاع، نجات بخشد. بنابراین، یکی از ضروریات موقعیت کنونی ما، تجزیه و تحلیل پیرامون زندگی اینگونه شخصیتهاست. اما آنچه که ممکن است به این ضرورت، ابعاد گسترده تری ببخشد این است که گاه شخصیتهای مورد نظر علیرغم آنکه در موضعگیری های خویش قطعیت دارند اما نمی توانند آنگونه که باید جهت گیری کلاما" مشخصی داشته باشند و بنابراین وجود خود این شخصیتها تبلوری از شبهه میشود بگونه ای که هر گروه و دسته ای سعی میکند تا او را دانسته و منصوب به طرز تفکر و عملکرد خویش بنماید، در حالیکه ممکن است او طرفدار هیچکدام از این جریانهای اجتماعی نباشد و خط حرکتی مخصوص بخود داشته باشد.

— برای دریافت مفهوم روشنی از شبهه، به فصل سوم از مقدمهٔ کتاب "دشمنان مردم کیانند، دستان آنان کدام؟" مراجعه شود.

طالقی، از اینگونه شخصیتها است. چرا که او از نظر روابط انسانی - اجتماعی، با پناههای اجتماعی مختلفی داشت و بهمن دلیل از مردم گرفته تا روحانیان از گروه ها و جریانهای مذهبی گرفته تا غیر مذهبی و آزادبخواه ها بعد مذهبی، همگی بخوبی خود را در پیوند با او می بینند. لذا، با توجه به موقعیت بسیار حساسی که در آن بسر میبرد (دوران "شبهه" پس از انقلاب) ضرورت بررسی و تحلیل زندگی طالقی هر چه بیشتر نمایان میشود. چرا که این تجزیه و تحلیل میتواند مردم را با حرکتهای آزادبخواه آنها سازد.

از طرف دیگر، چون سبایای منکرهای اساسی انسانی - اجتماعی در شرایط کنونی ضروری ترین کار سنگان مردمی است " و باید که مردم با این منکرات آشنا شوند تا منکرات اصلی را با منکرات فرعی اشتباه نگردند. لذا، معرفی و شناسایی طالقی میبایست مهمترین درس مکتبی و چراغ راه مردم، در این مسیر باشد. و آن را از موضعگیری های غلط و گاد رهایی بخشد و برای مقابله با منکرات اصلی و حقیقی میبایست سازد.

وجود طالقی تبلور مبارزات دهه ها " ضد استبدادی - استعماری - استعماری - است. و اینها منکرات اساسی ای بودند که طالقی برای رهایی و آزادی انسانها در مقابلشان قلم کرد. و ما نیز تنها و تنها به این دلیل به تحلیل و بررسی حرکت او میپردازیم که حرکت وجود او را تجلی مبارزات و موضعگیریهای دانسته ایم که روشی کردن آنها در این شرایط، میبایست برای پیوندگان حقیقی راه او چراغ راهی باشد. نه به این خاطر که از شخصی وی بی نیازیم و بدینوسیله شخصیت برستی را صحنه بگذاریم.

طالقی، سگری بود که بخاطر موضعگیریهای مردمی اش در رابطه با تانکیها و خط منشی های که داشت، و موضع ضد ارتجاعی بی که در این شرایط بخود گرفته بود تجلی راستین خواست ملت ما بود. و بنابراین فقدان او را هیچ چیزی نخواهد توانست که بر کند. چرا که فرصت طلایان و انحصار طلایان حاکم، با تبلیغات شبانه روزی خویش و تلاشهایی که برای منزوی کردن پیغامان مردمی و به کرسی نشاندن روحانیت مسکند، حتی از وجود طالقی نیز سود میبردند و او را وسیله ای در جهت قدرت طلای ها و انحصار گرای های خویش گرفته اند. و از سوی دیگر، موضعگیریهای ناشیانهٔ نیروهای منفری که ناشی از خود پرستی ها و خود پرستی های کاذبی است که بعلمت گرایشهای راستگرایانه و یک بعدی خویش بدان دچار شده اند و نهایتاً آنها را به تذبذب و عدم قطعیت در عملکرد سوق داد ما سزاوار حمله عوامل دیگری است که با پناه ارتجاع را در این شرایط حاد، روز بروز مستحکمتر میسازد. و اگر به این نکته نیز توجه کنیم که ارتجاع، این بار مسلح به مذهب است و خود را وارث پیامبر میداند و دیگران را القاطون وابسته به بیگانه معرفی میکند، فاجعه ابعاد گسترده تری بخود می گرد.

۶- شبهه، زمینهٔ رشد ارتجاع است :

بنابراین، میتوان بخوبی درک کرد که در این شرایط، اتخاذ موضعگیریهای صحیح جهت رستگاری است و مسیر جدول طولی و پریچوخم! ارتجاع با نام توان خویش چهار اسبه بر حقیتها میبازد و واقعیتها را در استخدام انحصار طلای های خویش در می آورد. و در این راه تمام تلاش این است که قبل از آنکه ضد انقلاب را نبودد، در تنگ گویین خویش را بر گردن انقلابیون فرود آورد! انقلابیون که ممکن است در راه حرکت انحصار طلایان، او ایجاد اصطکاک نمایند. این است که ابتدا انقلابیون و نیروهای منفری را خلع سلاح کرده و از صحنه بدر میکند و از آن پس، ضد انقلاب را در لباس مذهب، وارد صحنه میسازد. و آنگاه با تبلیغات سرام آورده خود سانسورهای شدید که زمینهٔ آن از پس از پیروزی انقلاب، برایش مهیا شده است، صحنهٔ ترکانزبای خویش را آماده تر میسازد. و بدینگونه است که حتی از چهیرهٔ پاک افرادی نظیر طالقی، بفتح انحصار طلای های شوم خویش سود می جوید.

اینجاست که در می یابیم دیگر قابل در لباس ضد خلقی خویش نیست تا بتوانیم با ملاکها و معیای خویش او را باز شناسیم، بلکه در لباس های پل است و خود را وارث او معرفی میکند. اکنون، قابل در عزای هایل به سوگ نشسته و تسلیت گوی آدم شده است! دشمنیهای ضد خلقی قابل در غلاف حق نباشد و صورت ضد انسانی او ناپیدا است. اکنون، اکنون زمانی است که حاسد در عزای مجاهد میگردد و غاسق، تسلیت گوی مجاهد میشود و بین که راه جقدر مشکل رهنوردان

— به مقالهٔ "پیغام" و ویژگیها و رسالتهایش در مقطع کنونی" که در آرمان مستغنی شماره ۱۰ درج شده است مراجعه شود.

— از اذات العالم تلم الاسلام تلمع می پنداشی...
— به فصل دوم از مقدمهٔ کتاب "دشمنان مردم..." مراجعه شود.

جقدر کم اند!

زمان، زمان شبهه است. زمان اخلاضد ارزشها با ارزشهاست. زمان درهم شدن حق و باطل است و تنها، شناخت چهیرهٔ راستین حق و باطل است که می تواند جو شبهه آلود را شکسته و راه را از چاه، ارزش سگین تر، و چه مسئولیتی خطرتر از این است؟! زیرا آنجا که حاسد به شمشیر محاسن ملحد است، تنها چیزی که میبایست او را به رسوایی کشاند، شناختن و شناساندن دشمنی مجاهد و شکستن غلافی است که آن را پنهان داشته است!

و بدین خاطر است که ما به تحلیل زندگی طالقی میپردازیم تا بدینوسیله چهیرهٔ ها را مشخص کنیم و صفوف درهم فروختهٔ حق و باطل را تفکیک. زیرا طالقی، حرکشن، خندقی است که مشترکین را از مومنین جدا میکند. اما نه خندقی جوان خندق سلمان فارسی در جنگ خندق، بلکه خندقی که بنودش در "جهه" صفین باعث شکست علی شد! و اگر مردم ما اکنون این خندق را بکنند، از آنچه که بر سر مالک اشتراک آمد و علی را به "جهه" نپروان کنند و بالاخره در محراب نماز خدع شریع اش کرد، مومن خواهند ماند.

راه طالقی، تبلور قرآن است، اما نه قرآنی که بر سر نبرهٔ قاطع رفت و او را تجلی حق نشان داد، بلکه قرآنی که با آیات خویش، مرزهای حق و باطل را از هم جدا ساخت. و به پیوندگان راه حق نشان داد که چگونه باید بود!

به بررسی راه طالقی میپردازیم، به این دلیل که آنجا که شبهه حاکم است و ارتجاع دارد سگن انقلابیون را یکایک فتح میکند، مظلوم می بایست از هر وسیله ای استفاده کند تا مظلومیت خویش را فریاد کند و به تاریخ اعلام کند که حق چیست و باطل کدام؟ و در این راه اگرچه مارق، مظلومانی را که در نیمهٔ تاریک و طلایی (غاسق) فریاد صبح و یسوس...

را سر میدهند خروسیهای محل معرفی کند که دل شب نمره برداشته اند. و بگوید که خروس بی محل شوم است و بایدش حلقوم برید! باز هم باکی نیست، چرا که "حقیقت" اینگونه محصلتها را نمی شناسد. حتی اگر مردم بر شور و بی شعور را واردانند که کاردهای خویش را برگردن این خروسان بی محل بگذارند و این نمایان حق و نبود دهندگان فجر را ذبح کنند و شاهک را که مرغ حق است، به مردم جند معرفی نمایند مرغی شوم که بایدش از شهر بیرون راند زیرا که جایگاهش در خرابه است!

باز هم باکی نیست. چرا که این پرندگان حق گو (شاهک) علیرغم تبلیغات سرام آور مارق که ناس را به خواب کشانده است، به دراز و بر علیه نظام حاکم بر زمان خویش فریاد بر میدارند که: آنجا که عدل نیست ظلم است، آنجا که حق تجلی نیافته، باطل حاکم است چرا که "فاذا بعد الحق الاالضلال" و آنجا که هدایت نیست، ضلالت است.

و اینها جزاین، چه جرمی دارند که پیوسته فتوی پشت فتوی صادر میشود که اینها شومند! چرا شومند؟! چرا... شاه غلامهایی که کدووش بادشاه را در کویر دیده اند، همچون یک سنت مقدس، بدینی و یک طریقهٔ الهی و یک خدمت بزرگ به خلق، بدست بی محل و شاهک حق گو را می گردند و همچون اسمعیل آن نه خوس تدر و نه در پای خدا، که بدست جهل و در پای ابلیس و در مزبح تاریخ قربانی می کنند. و با همچون موسی، به نیروی شور و بی شعوری خلقهای محروم، از مصر تا بیرون میکنند. و عوام قربانی که از جهل و تعصب و تقلید کورکورانهٔ مردم تغذیه می کنند و پیوسته با سار بیدار و هشدار تاریکیها، جمودها، و جهل ها هستند، وارث خونهای خروسان بی محل و مرغان شاهک میشوند. مرغانی که همگی همزمان و هم آواز، در عصر غاسق، بانگ بر میدارند و گردش بگنواخت زمانهٔ کجمدار و نظام غدار روزگار و نظیر دیرین حاکم بر عالم و آدم را نعره کشیده و سکوت وسیاهی غاسق را درهم نورددند.

اینان عاشقانی بودند که در عصر حاکمیت غاسق، و تنها و بی نشان میبردند و آشنایی خویش را پیوسته در قلب خلقهای محروم می ساختند. اما امروز آنهمه قربانهای حق طلایهٔ آنان پشتوانهٔ حاکمیت حاسدگشته است و فریادهای حق طلایهٔ طالقی که در عصر حاکمیت غاسق پشتوانهٔ مبارزات مرغان شاهک و خروسان بی محل بود، امروز پشتوانهٔ حاکمیت حاسد و مارق گشته است. و بنابراین تحلیل زندگی او و مشخص ساختن موضعگیریهای مردمی اش میبایست خروسان بی محل و مرغان شاهک را در راه مبارزه با ناک، قاطع، و مارق راهنما باشد. و همچون جرقه ای در این شب ظلمانی بدرخشد و فریادی باشد که تا برآمدن آفتاب و شکستن خون بونهٔ فلق و ریزش نبرهٔ های سرخ صبح بر مرادار کود شب، اینان را بار باشد.

"تبارک الذی نزل القرآن علی عبده لیكون للعالمین نذیرا"
سورهٔ فرقان آیهٔ یک.

بدان امید که این تلاش ناجیز ما ششغهای باشد نه از زبان خودش، چرا که خودش هیچگاه لب نکشود و زبان را به میان رنجهای بیکران چهل ساله اش باز نکرد تا بر فادی سر دهد و آنچه را که در این چهل سال فرو خورده بود با سکوت مرگ خویش از مردم پوشیده داشت و حرده خلوت خود و خدایش از آن سخن نگفت و تا توان در بدن داشت ارجان گرفت دردها و اشتغال خاطرهای دردناکی که روحش را به آتش می گرفت مانع شد.

۱- حرکت سید جمال، سرآغاز مبارزات ضد استعماری در کشورهای مسلمان:

سرآغاز شکل جدید مبارزات مکتبی-اجتماعی را در رابطه با پدیده نوظهور استعمار که حامل رنسانس و بیدایش و رشد مائیسیم و رشد سرمایه دوز تولیدات صنعتی و غیر صنعتی و بهایا "استعمار و بهره کتی روزافزون از خلقهای محروم جهان است، میتوان از حرکت سید جمال دانست.

سید جمال، بنیانگذار یک حرکت ضد استعماری بود که مبارزات خویش را با تاخت به فرهنگ و تمدن کاذب غرب آغاز کرد و مردم زمان خویش را از زبانه های ناشی از غرب زدگی آگاه ساخت و فریاد برکشید که می خواهید بانک وارد ملک کنید ؟ و ما ادبیک مالایک ؟ ! و این، درست در زمانی بود که تفریادهای برای پیشرفت ملک ! شعار "باید از فرق سرتا ناخن پا، یکسره فرنگی شویم تا آدم شویم" را میدادند و ملوک حاکمان می گفتند: "آچار بدهید تا بانکهای اروپایی و کمپانیهای خارجی در ایران، شعبه باز کنند و از این طریق به عمران و آبادی ملکشان بپردازند (استعمار) ! !

آری ! سید جمال در یک چنین هنگامی علم مخالفت با غرب و غربزدگی را برافراشت، اما از آنجا که پایگاه صحیح طبقاتی دانستن و برای پیشبرد حرکتش، پیوسته به دربار پادشاهان پناه میداد و با اصطلاح میخواست از بالا انقلاب کند، در حرکت خویش آنچنان که باید توضیح نیافت و به همین دلیل، وابستگی او به استبداد، باعث شد تا پس از مرگ وی ادامه مبارزاتش متوقف بماند و تنها شعله های از آتش انقلاب او، در گوشه گوشه کشورهای اسلامی افروخته شود و آنهم به علت پشتوانه مکتبی نداشتن، نتواند آتشی که "باید"، ادامه یابد.

اما باید گفت که اگر چه این نهضت برای برآوردن نتوانست ایده آل های سید جمال را تحقق بخشد، اما بهر حال با تکیه بر شور مذهبی مردم (بجای شور مذهبی آنان) توانست حرکتی اجتماعی عظیمی را که دارای خصلت مشترک "ضد استعماری بودند بیاورند، نهضت های این قبیل را می توان در کشورهای نظیر مراکش، عراق، ایران، پاکستان، مصر و سراغ گرفت. انقلاب مشروطیت در کشور خودمان، قبی بود از آتش فروزانی که سید جمال برافروخته بود، سرآغاز این انقلاب، واقعاً رزی بود که میرزا شیرازی بواسطه تحریکات سید جمال، فتوی معروف خویش را در مورد تحریم توتون و تنباکو صادر کرد و بدینا آن مردم بر علیه کمپانی ریزی که برادر کمپانی هند شرقی (در هندوستان) بود طغیان کردند و برآن پیروز گشتند. همین پیروزی بود که بیان جرقه ای در احساس و خودآگاهی مردم تجلی یافت و آنها را نسبت به نیروهای بالقوه وجودی شان برای مبارزه با استعمارگران آگاه ساخت، و از آن پس بود که خشم انقلابی ملت در انقلاب مشروطیت تجلی یافت، اما باید در نظر داشت که همانگونه که گفتیم، انقلاب مشروطیت، حرکتی نبود که سید جمال انتظار آن را داشت، چرا که آن بیش و خودآگاهی مکتبی را که او میخواست بر مردم ببارد، بدینا نداشت و اساس آن، پایه در احساسات مذهبی مردم داشت و چند فتوی مراجع مذهبی تمام زیربنای آن را تشکیل میداد. و بالنتیجه، حاصلش آن شد که دیدیم.

و نیز حرکت های جوانان مبارزات جنگل برهبری میرزا کوچک خان که از شاگردان مکتب سید جمال بود، اگر چه نتوانست با تمام توان خویش شعله ور شود، اما توانست تداوم مبارزات ضد استعماری مردم ایران را حفظ کند و در سرزمین سکوت و سکون زیر سلطه غرب، جرقه های ایجاد کند. که بالاخره باعث داشتند و خلقتش را فروخته و حرکتش را ناتمام گذاشتند. و بدینگونه به توصیه "گلدستون" نخست وزیر پیروی ملک انگلیس در آن زمان، عمل نمودند اسلام حرکت آفرین و نقد بر سازار بصورت سنت های موروثی و منجمد درآوردند و زمینه را برای رشد توسعه طلبیهای استعمارگران فراهم ساختند.

از این زمان بود که اسلام بعنوان یک ایدئولوژی حرکت آفرین، رفته رفته از مفعله اجتماع و زمان کنار رفت و در حصار قبرستانهای ساکت و کور محصور گشت. و از آن پس، مثلث شوم زور و زور و ترس،

"گلدستون" در مجلس عوام انگلیس، با خشم قرآن را بر روی تریبون کوبید و گفت تا این کتاب، در بین مسلمانان است، نمی توان بر آنها مسلط گشت و سایرین باید که این کتاب را از صحنه خارج ساخت ! !

این خلق مظلوم را به سد کشیدند و خودآگاه و ناخود آگاه، آنان را در اختیار چهارسواران صد خلق قرار دادند.

شمارش کام اول را در جهت مبارزه با حاکمت غرب، سید جمال برداشت اما کامهای پس از او برده شد و مذهب، در احصار فالگیران عظمی آماجور فاسطین در آمد و به یکسری آداب و عادات تکراری بدل شد. ما چون صرف لایارک نام ؟ اصل استعمال و عدم استعمال در مورد اسلام و مذهب سر مصداق پیدا کرد. چرا که این مکتب در اثر عدم استعمال، ارکاراماد و فقه ما که اساسی تر از ارکان حرکت اجتماع بود بصورت طوماری از آداب بیت الحلال و دنا و تلانه و جدول لگاریم شکست بار درآمد. و این فقیهان و عالمان به مکتب ! ! که خود را وارث پیامبر هم میدادند ! ! به تنها چیزی که توجه نداشتند سرنوشت قوم و دردناک این ملت محروم بود و بهترین تحولی را که در قف نهضت موجود آوردند ؟ وارد کردن چند ساله راجع به سرفعلی و بیمه و در رساله های علیه اشان بود !

۲- اوضاع پس از سید جمال:

سید جمال در سید جمال در کشتار خلقهای مسلمان کاشت، نهالهای فراوانی را در کشورهای مسلمان پدید آورد و نیروهای مردمی را بر علیه فرانسه و انگلیس بسیج نمود. علاوه بر آن حرکت های مرفعی را در قالب احزاب و جمعیت های پیشرو ایجاد نمود و اما پس از مدتی تمام آن جوش و خروشهای انقلابی، رفته رفته فرو نشست و حسن حرکت های نیم بند نیز به سکون گراشد. روحیه ای بدادر افسرده گشتند و اندیشه های روشن رو به تاریکی نهادند. چهره "کریم استعمار" که با تلاش شامه روری سید جمال برای مردم آشکار شده بود و همین ساله آنها را بر علیه این غارتگران شورانده بود و کلیه انقلابات ضد استعماری ستاناری را موجب شده بود، رفته رفته از یاد مردم رفت و بگونه ای طلب ماهیت یافت که گاه سفارتخانه های کشورهای استعمارگر ملجا و ما وای مردم بی پناه میشد و کوفشدان از ترس مرگ، به گرگ های در لباس کبی گله پناهنده میشدند.

مذهب به یک مجموعه "دوطبی نامتناهی بدل شد که فطری از آن، شامل اکثریت مردم اعم از عوام امل سنتی منطبق کهنه پرستی منطبق با جهان بینی سنی هراسان از هرگونه نوآوری "موس از آن آینده وی تبارت نسبت به حال و تنها در اندیشه زندگی روزمره و طهارت فردی و خانه آخرت بود. و قط دیگر آن، افلتی بساود و نوآور و خلق که همه حیات و حرکت و تصمیم گیری و آینده و سرنوشت جامعه را در اختیار خویش داشتند و ابلان، خود به دو دسته تقسیم میشدند: با مدرنیسم فرنگی مآب بودند که مصرف کنندگان کالا های صادراتی غرب را تشکیل میدادند و با روشنفکرانی مارکسیست بودند که ابلان نیز مصرف کنندگان کالا های متری سوبالیستی شرق و با حتی غرب بودند.

در این میان، حوزه علمیه محصور مرکزی در آمده بود که کارش صدور تکلیف نامه بود و هر حرکت نو و بدینی را با مهر کفر و الحاد طرد و بقی می نمود. و اما فضاونهایی که در مورد مذهب میشد، با از جانب متحدان مقلد فرهنگ استعماری غرب بود که آن را با علم و تمدن و پیشرفت، معایر میدادند. و با از جانب مارکسیست ها بود که در رابطه با برداشتهایی که از بحث ارحیاجی و تجدیری مذهب در قرون وسطی داشتند و نمونه عینی آن را نیز در حوزه های علمیه خودمان میدیدند، مذهب را افسون توده های میادند و خود را از قید و بند آن رها می ساختند.

از این رهگذر بود که اسلام، تنها و غربت ماند و بصورت یک سلسله روایتی در آمد که حولاگشتی از باران حوره و بالعکس بود و رالتش را پیوسته ملا و حاجی تشکیل میداد. فقر و فلاکت بوده های ناگاه و گریز در رخ و محرومیت نیز، بر سنای صوابی که ملایان باسلام و وار پیش خود در آورده بودند بوجه مستند چرا که اشان با حاجیه پیمان همگاری بسته بودند ! دیگران از اسلامی که سید جمال بعنوان یک ایدئولوژی که در سن زمان و صحنه، پیکار اندیشه حضور داشت و پیوسته خود را با هجومهای موزالی و مکر امپریالیستی روبرو می دید اثری نبود. دیگر اسلامی که در مسیر دردها و سارها و آرمایه های انقلابی خلقهای مسلمان حرکت میکرد وجود نداشت و دیگر مذهب نه تنها توان آن را نداشت که بار سنگین مبارزه با تضادهای طبقاتی، استعمار، حاکمت زور و پول و حق کتی و استعمار اساسی را بدون بکشد، بلکه بصورت نهادی در خدمت قدرتمندان حاکم در آمده بود، از اینجا بود که دیگر حرکت سید جمال اشتباهات مختلفی بخود گرفت و همین اشتباهات باعث شد تا حرکت اصل وی از مسیر راستین خارج نشود و چهره های گوناگونی بخود بگیرد که در حسته ترین آنها مبارزات سوبالیستی "جهان گرسته" بود که از پس جنگ جهانی اول و بویژه پس از جنگ دوم، در کشورهای استعمارزده اوج گرفت و صربان مهملکی را بر پیگر امپریالیست های جهاجوار وارد آورد.

"البته تحول از دیدگاه خودشان !

نتیجه:

پس بطور خلاصه میتوان حرکت سید جمال را یک "نهضت سلفیه" به معنای بازگشت به اسلام نخستین یعنی اسلامی که مسن جهان بینی نوحیدی است دانست. بگونه ای که اسلام را در متن زمان صورت یک ایدئولوژی که میتواند به حصار پیکارهای ایدئولوژیک بپردازد و در مسیر دردها و سارها و آرمایه های انقلابی خلقها، بکام بردارد معرفی نماید. اما از آنجا که نهضت های که پس از سید جمال ظهور کردند غالباً از مسیر راستین و منحرف شدند، نتوانستند ایده آل سید جمال را منعق سازند و عموماً از صورت نهضت های اصل مکتبی خارج شده و بصورت مبارزات سوبالیستی درآمدند.

اگر حرکت سلفیه سید جمال ادامه می یافت و بجای انقلاب مشروطیت، یک انقلاب مکتبی را ایجاد می کرد، مسلماً "کودنای سنگین رضا خان بویغ سی پوست بلکه بجای آن، ما وارث انقلابی جوانان انقلاب کبیر فرانسه می بودیم (البته در صورت مکتبی آن نه در شکل استعماری که اکنون بخود گرفته است) زیرا انقلاب کبیر فرانسه، یک انقلاب مکتبی بود که پایه های آن بر محور و خودآگاهی مردم استوار شده بود و این همه مانی از کار چند ساله، روشنگران متعهد آن دبار بود.

بنابراین اگر می بینیم مبارزات مکتبی پس از سید جمال (بدیناال جنگ دوم جهانی) تبدیل به مبارزات سوبالیستی میشود نباید آن را علامت شکست شعار "بازگشت به خویش (سلفیه)" سید جمال دانست بلکه علت آنرا تنها میتوان در این خلاصه نمود که حرکت سلفیه سید جمال پس از خودش متوقف ماند و خلائی را که بدینوسیله ایجاد شده بود، "سوبالیسم" بر نمود. و بصورت حریه ای برده و فاطم در دست خلقهای اسیر و درید کشورهای "جهان گرسته" قرار گرفت. لذا، انقلابی نظیر انقلاب مشروطیت، یک انقلاب اصل مکتبی نبود ؟ ! تا شکست آن را بتوان شکست مبارزات مکتبی قلمداد کرد. بلکه مبارزه ای بود که هر موزین دوگانه، فرهنگ صادراتی غرب و خرافه های منجمد مذهب سنتی (همان که امروز هم بوضوح آن را مشاهده می کنیم) شکل گرفته بود و بنابرین از همان ابتدا بخوبی آشکار بود که حتی یک سر انحطاطی در پیش خواهد گرفت.

بنابراین، در برهه های از زمان، مبارزات مکتبی سید جمال با شعار سلفیه (یا بازگشت به خویش) بعنوان برنده ترین سلاح بر استعمار غرب پیروز شد. و در برهه های دیگر از زمان (از پس از جنگ دوم جهانی) سوبالیسم، برچم پیروزی خلقهای تحت ستم را برافراشت.

پس از سید جمال، خط حرکت او توسط اقبال و شریعتی دنبال شد که با حرکت شریعتی را در رابطه با سید جمال، در درد و درمان شماره ۱ بررسی نمودیم. اما طالقانی خط حرکتی مخصوص بخود داشت که نمی توان آن را ادامه حرکت سید جمال - اقبال - شریعتی دانست و تنها پس از پیروزی انقلاب است که میتوان بگونه ای، او را زمینه ساز ادامه حرکت سید جمال - اقبال - شریعتی محسوب داشت. چرا که در این مرحله از حرکت انقلاب بود که وی سعی نمود تا با ایجاد خود آگاهی در مردم، آنها را بر علیه ارتجاع بسیج نماید و بدین ترتیب، زمینه را برای ادامه حرکت سید جمال - اقبال شریعتی مهیا سازد.

۳- بررسی حرکت طالقانی:

در بررسی حرکت طالقانی، مسائل زیر باید مورد توجه قرار گیرد: ۱- حرکت طالقانی ۲- تفاوت های آن با حرکت های سید جمال و شریعتی ۳- چگونه باید آن را ادامه داد؟

حرکت طالقانی، "کلا" دارای یک صورت دوشاخه ای است که شاخه اول آن مبارزات مکتبی او را شامل میشود و شاخه دوم، مبارزات سوبالیستی و آزادیخواهی او را.

شاخه اول حرکت طالقانی:

در این بخش از حرکتش، طالقانی تمام تلاشش را در جهت زنده کردن مکتب و هنگام نمودن آن با زمان و علم و تکنولوژی، بکار گرفت تا از آن پشتوانه ای بسازد برای مبارزات سوبالیستی اش. با تکیه این دو (فرهنگ و سوبالیسم)، در جهت ایجاد تغییرات سریع و بنیادی در نظام زندگی و سیستم ارزشها و روابط انسانی - اجتماعی و در یک کلام، دگرگونی نظام حاکم بر اجتماع، کام بردارد.

نخستین خط مشی طالقانی در این راه، وارد کردن قرآن به متن

* - باید توجه داشت که آنچه را ما نام سوبالیسم می خوانیم، مبارزات خلقهای جهان گرسته می باشد که منجر به کسب استقلال سیاسی - اقتصادی آنان را استعمار گردید و بصورت حریه ای برده تر و فاطم تر از هر حریه، دیگری، کارگرد خویش را به منصفه، ظهور رساند و در صحنه، پیکار حق باطل، گوی سبقت را از مارکسیسم دولتی رود و به این ترتیب، به مارکسیسم همان رفته که خویش مارکس بر سر هکل و اندیشه اش آورد (یعنی محروم دالکتیک را از سر دیگرش بر زمین گذاشت) ! * - البته مقصود ما این نیست که چون مکتبی نبود، پس سوبالیسم نیستی بود.

اجتماع و امیال و هیاهای زمان بود چرا که تا آن زمان قرآن از صحنه اجتماع بدور مانده بود.

در این زمینه، اختلاف حرکت طالبانی با حرکت سید جمال - شریعتی میگویند که حرکت او را نمی توان ادامه حرکت سید جمال و در حرکت شریعتی دانست. چرا که طالبانی مبنای حرکتش را برای بازگشت به قرآن (سلفیه)، بر "فرهنگ اسلامی" استوار ساخته بود، اما سید جمال و نیز شریعتی، حرکتشان مبتنی بر "ایدئولوژی اسلامی" بود. در حرکت سید جمال - شریعتی، قرآن در رابطه با ایدئولوژی است که مورد بررسی و تحریه و تحلیل قرار گیرد. اما در حرکت طالبانی، بصورت "حموعی فرهنگی"، بهمن لحاظ، جریانی را که طالبانی - بازگردد در رابطه با شناخت قرآن، آغارگر آن بودند و در نهایت توسط مجاهدین خلق ادامه یافت، عبارت بود از درک قرآن توسط علوم زمان و بهمن دلیل، این جریان، قرآن را بصورت یک مجموعه فرهنگی مطرح میسازد. بنابراین کتابهای، تفسیری از قرآن، راهی نشده، راه انبیا، راه بشر، و منتهای بازماند که توسط سازمان مجاهدین خلق نشر یافته است، کلاً در خط همان مندی است که طالبانی - بازگردد بنیانگذاران آن بودند.

ایمان میخوانند که مفاهیم حقیقی قرآن را توسط علوم روز درک کنند. بر خلاف سید جمال و شریعتی که حقایق قرآن را در رابطه با اوضاع اجتماعی مورد بررسی قرار میدادند و بهمن دلیل قرآن را بصورت یک "ایدئولوژی" مطرح میخوانند و نه یک "فرهنگ".

بنابراین، ما، حرکت طالبانی - بازگردد را ادامه آن مجاهدین خلق را حرکتی در ادامه حرکت سید جمال و شریعتی نمی دانیم بلکه آن را انشعابی از این حرکت بنابر مایوریم که شکل مستقلی از برای خود دارد. اما این شکل مستقل نیستی باید حقایق مکتبی را بصورت "ایدئولوژی" مطرح کند. و بدین لحاظ، ما متعجبیم که تنها حرکت سید جمال - شریعتی است که چنانچه در یک شکل سازمان یافته استمرار یابد میتواند دوام داشته باشد. اما حفظ کند چرا که تنها "اسلام بعنوان یک ایدئولوژی" است که میتواند حرکت بیافریند و توده ها را بر علیه وضع موجود بشویند نه "اسلام بعنوان یک فرهنگ". از حرکت سید جمال - شریعتی، همانگونه که گفتیم حرکتی است که بر مبنای ایدئولوژی اسلام استوار است.

ناخه دوم حرکت طالبانی:

در این بخش از حرکتش، طالبانی از کلیه حرکتهای ملی و آزادیخواه پشیمانی میکند و در پارهای از موارد حتی در این مبارزات، حالت یک پیشگام را بخود میگیرد. که اوج این حرکتش را میتوانیم در همگامی وی با مصدق و بالاخره تشکیل جبهه مقاومت ملی بکک سید ابوالفضل زنجانی، مشاهده نماییم. این حرکت ناسیونالیستی، همانگونه که گفتیم از پس یک دوم جهانی سلاخی برا بود که میتوانست با استعمار گران به مقابله برخیزد.

۴- طالبانی در خط حرکت روحانیت نبود:

آنچه را که باید در رابطه با حرکت دوشاخای طالبانی مد نظر داشتیم زمینه حرکت دوشاخای مکتبی - ناسیونالیستی اوست. در زمینه مکتبی، طالبانی مبارزاتش را زمانی آغاز نمود که مذهب صورت انحصاری یافته بود و بصورت مجموعه ای از ستیج موریات، در استخدام روحانیت در آمده بود. مرجع تقلید شیعه که "اصطلاح" تبلور مکتبی پس از کودتای ۲۸ مرداد بود، تریبکهای "حفظ الله ملکه" برای محمد رضا خان میفرستاد و همگام با وی، جریان روحانیت، مردم را وادار ساخته بود که برای بازگشت شاه فراری، شهباز را به ایستادن بیدار کنند! با و صف این، کاملاً روشن است که در زمینه مبارزات مکتبی، طالبانی، بهیچوجه در خط حرکت روحانیت نبوده است و حرکتی کاملاً مستقل داشته است که همانگونه که گفتیم، آنرا ادامه حرکت سید جمال و در خط حرکت شریعتی هم نمیتوان محسوب داشت.

البته اگر در میان روحانیت، گاه به چهره های مردمی نظیر میزای شیرازی، مدرس و خمینی برمیخوریم که در جهت رهایی ملت از چنگال استعمار، گامهای مؤثر برداشتنند - نمیتوان حرکت آنها را با حرکت کلی "جریان روحانیت" یکی دانست. چرا که همانگونه که فوق ذکر شد، روحانیت بعنوان یک جریان کلی، بهیچوجه در نقطه مقابل مبارزات مردمی نبوده است و حتی اگر چنین نبوده، با سکوت خود ضربه سهمگین تری بر پیگر مبارزات مردمی زده است.

حرکت های فردی روحانیت، بسا اقصای رزی و اعلامیه میزا حسن شیرازی آغاز میگردد که در ادامه آن به مبارزات محرم می

که البته همین اعلامیه میزا هم بواسطه وجود زمینه های ذهنی و عینی قبلی، صادر گردید. که زمینه های ذهنی آن را نامهای سید جمال به میزا تشکیل میداد. و زمینه های عینی آنهم مخالفت های بود که مردم، در بسیاری از شهرها نظیر جهرم، شیراز و ... بر علیه سلطه طلبان خارجی آغاز کرده بودند. البته این نکته را نیز باید متذکر شد که آنچنانکه از نامه سید جمال به میزا بر می آید، وی تنها میخواست است که از نفوذ روحانی میزای بنفع مسیر خوش استفاده جوید و بنابراین، این حرکت او را نمی تپیه با پوزی درستی برسد.

انجامد. مدرس اگر چه دارای یک حرکت اصیل ضد استبدادی - استعماری بود. اما گریزانی که در اواخر عمر به فتوایله پیدا کرد، مبارزات ضد استبدادی - استعماری او را تحت الشعاع خویش قرار داد و سبب استوارت نا اواخر عمر صورت اصیل مبارزاتی خویش را حفظ کرد.

پس از مدرس، حرکت فردی روحانیت به کاتانی رسید. اما بعلم حمله های طبانی ای که عموماً افراد بر حاشه از این فتر (روحانیت) بهره دارند (و حتی اگر در اوایل حرکت خویش، آنرا پرور دهند، بالاخره در ادامه حرکت خود آن را منحل خواهند ساخت) کاتانی هم در ابتدای حرکتش دارای موضعی مردمی بود و همگام با مصدق مبارزه می کرد و حتی در رابطه با واقعه ۳۰ تیر ۴۹ نقش مؤثری داشت. اما در آخر کار، چهره ای کاملاً ضد مردمی گرفت و آنچنان در این مسیر پیش رفت که حتی در کودتای تنگین ۲۸ مرداد، دست در دست فاسق نهاد و با وی همکاری و همگامی نمود!

با توجه به این مسیری که ذکر شد، بخوبی میتوان دریافت که طالبانی، نه تنها حرکتش در کافر حرکت کلی روحانیت نبوده است، بلکه حتی او را ادامه دهنده مسیر میزای شیرازی - مدرس - کاتانی نیز نمی توان دانست.

۵- طالبانی، مبارزات ناسیونالیستی را با مبارزات مکتبی درآمیخت:

اما در رابطه با زمینه حرکت ناسیونالیستی طالبانی، باید گفت که او در فاصله با چهره هایی که تبلور مبارزات ناسیونالیستی وطن ما بودند نظیر مصدق، دارای وجه میزانی میباید که حرکت او را در این بخش سبب آن چهره ها متناظر میسازد. و آنرا تحت مبارزات ناسیونالیستی با مبارزات مکتبی میسازد. در این رابطه باید گفت که مترادف و مترس ناید بنابر این مکتب برای مقابله با حرکت های ضد مردمی استبداد - استعمار و استعمار، همش شویای بود که طالبانی برگزید. چرا که بنا به ملل گوناگون، در جهت ایجاد یک انقلاب مکتبی، آنگونه که شریعتی موفق بود او موفق نبود. اولاً فرصتهای مفتنم اردست رفته بودند. ثانیاً در آن حوس از حاکم دوم همانطور که گفته شد، ناسیونالیسم در جهان کرسه شدت رواج یافته بود و بهتدریس حربه برای مبارزه با استعمار محسوب میشد و بنابراین طالبانی سبب استوارت از این حرفه غفلت ورزد چرا که این غفلت تنها آرزوی میرالیم بود.

ثالثاً - ایجاد یک انقلاب مکتبی، نیازمند یک ایدئولوژی غنی و یک ایدئولوگ قوی میباشد و طالبانی فاقد این هر دو بود. همانگونه که خود طالبانی بارها این نکته را متذکر شده بود و از جمله در سخنرانی خویش در دانشگاه تهران، که در سالگرد هجرت شریعتی ایراد کرد، خود بر این حقیقت اعتراف داشت که "توانیهای من در برابر شریعتی در مرحله پایین تری قرار داشت و حتی در زمینه درک آیات، آنچنانکه او منبهمد من نمیبهمد".

نتیجه

تا اینجا دانستیم که طالبانی در رابطه با امکانات اجتماعی و فردی اش خط حرکتی کاملاً مستقل و مختص به خویش داشت که خود سبب گذران بود و در ادامه آن با همکاری بازگردد و سید ابوالفضل زنجانی، جبهه مقاومت ملی را تشکیل داد و سپس دست به تشکیل نهضت آزادی زد. ادامه این حرکت منجر به پیدایش سازمان مجاهدین خلق گردید. و بهمن ترتیب طالبانی حرکتش را ادامه داد تا بالاخره استبداد را برانورد.

۶- موانع حرکت طالبانی

تا اینجا شیوه مبارزات طالبانی را تا بهروری نهایی او بر استبداد و نیل به آزادیهای مبارزاتی اش که عبارت بود از دفع استبداد - استعمار و استعمار، مطرح ساختیم. اما آنچه که در این فست نگفته ماند، موانعی بود که طالبانی در حرکت خویش تا قبل از شکست استبداد را توان توسل او به جریان کلی روحانیت تلقی کرد، بلکه او همانگونه که شیوه اش بوده است میخواست که بهر طریق ممکن به اهداف ضد استعماری خویش نائل آید و همانطور که به سران مستبد کشورها متوسل میشد است به میزا هم متوسل شده است تا از وی وسیله ای بسازد جهت نیل به اهداف مکتبی خویش.

بدقیقا در همین رابطه است که میبینیم حتی شریعتی نیز در مرحله خاصی از حرکت خود، چه در داخل و چه در خارج از کشور، برای مقابله با امپریالیسم سبلاخ ناسیونالیسم متوسل میشد. و از زمان که این حربه برندگی خود را در مبارزه با استعمار و استعمار زدست داد و شرایط برای زمینسازی یک انقلاب مکتبی فراهم گشت، شریعتی خط مشی جدید خود را که عبارت بود از ایجاد یک زمینه مناسب برای برپا ساختن یک انقلاب مکتبی بر اساس تشیع علوی و حرکتی در دنباله حرکت سید جمال - آغاز نمود.

بنابراین همانگونه که حرکت طالبانی را در رابطه با موضع ضد استبدادی استعماری و استعماریش به دوشاخه تقسیم نمودیم، حرکت شریعتی را نیز میتوان در همین رابطه، به دو مرحله تقسیم نمود. مرحله اول مبارزه ضد استعماری با توسل به ناسیونالیسم و مرحله دوم، مبارزه با استعمار توسط مکتب.

آن روز بود... اولین شعار و تانکی را با تانکی که در طالقانی در راه رسیدن به اهداف مبارزاتی شان میبایستید مبارت بود از وحدت کلیه نیروهای مبارز و اولین مامی راهم که بر سر راه خویش میدید ارتجاع مذهبی و روحیه احمقانه آن که رانیده فرهنگ منجمد و دیدگاه بسته طرقداران آن بود.

اما او در پیوند سیر خویش، در رابطه با ارتجاع مذهبی تانکی صبر و سکوت را برگزید... و بهمن دلیل بود که در زمانی که در زندان بسر میبرد، ارتجاع مذهبی که دید نمیشد او را از خط مشی خویش منحرف سازد، دست به بایکوت آورد و در بهرامی وی شروع به ممانعی نمود. پلیس نیز که بخوبی بر این نکته واقف بود، ارتجاع مذهبی را همراه با طالبانی، بکما در زندان اوس جمع کرد و با توجه به مخالفت سیدی که این ارتجاع با مارکسیسم داشت، رهنمای راه را هم ساخت ناموای حروف سال ۵۰ که مبتنی بر حداثی مذهبی ها را مارکسیستی (دیندار) بود. توسط ارتجاع مذهبی مادرشود بدینوسله طالبانی آزادجوهار نیز که طرقدار وحدت بود و این تفسیر را همگامی با پلیس مداخلت مجبور ساخت تا پای آنرا امضا کند. و همین تفسیر بود که سرآغاز اختلافات و بحر ففهای گوناگون در س حاشیای مذهبی در زندان شد. طالبانی بعدا بر این امر واقف شد و بهیچوجه ارتجاع مذهبی را رنج میرد چرا که تنها حرکت ضد وحدتی او، همش منوای نغره بود. اگر چه طالبانی بعدا با اتحاد تانکیهای مناسب در جهت اتحاد نیروهای مبارز گامهای بونری برداشت و علامه ها تا حدودی موفق شد. ولی خاطره آن امضا با اینکه پلیس رهنمای سازمان فوری بود، قلب او را بهیچوجه میآورد چرا که طالبانی تنها سگری بود که در طول مبارزاتش هیچگاه رهنمای حرکت پلیس نبود.

طالبانی، بهیچوجه شعار وحدت نیروها و حتی همکاری با نیروهای مترقی مارکسیست را دنبال نمیکرد و حتی بعد از انقلاب هم از آنان پشیمانی می نمود. که نمونه آن را میتوان در سخنرانی وی در قم که در باره "مساله شوراها" ایراد نمود، مشاهده کرد. وی در طی این سخنرانی، قبول مساله شوراها را توسط رهبری انقلاب اعلام نمود و افزود: "در این امر حتی نیروهای مارکسیست نیز، به خاطر مردم مبارزه میکنند، میتوانند شرکت داشته باشند و ما وحشی را همکاری با آنان نداریم".

بنابراین، ارتجاع مذهبی، مهمترین مانعی بود که در طول مبارزات طالبانی در زمینه هجرت نیروها، بهیچوجه در مقابل وی قرار داشت و میسوزید تا بهر ترتیبی که شده او را لکه دار نماید. این مساله (لکه دار نمودن طالبانی) را حتی پس از بهروری انقلاب مردم و در جریان واقعه تسکیر فزندانش این بخوبی مشاهده نمود. طالبانی که از فشارهای ارتجاع مذهبی شدت ناراحت شده بود، مجبور شد که خانه خود را در تهران ترک کند و به عنوان اعتراض، دفاتر خویش را تعطیل نماید. و درست در همین زمان بود که آقای جوبک، عضو وابسته به رژیم سابق و مهره تبلیغات حزب حاکم امروز (مکتبه ارتجاع)، در میتینگها و سخنرانیهای متعددی که از طرف این حزب بر علیه طالبانی برپا شده بود، علناً او را وابسته به امپریالیسم معرفی کرد!! ... اما علیرغم اینکه تبلیغات ناخوشنودانه، مردم روز بروز به ماهیت پلیس این تبلیغات پی بردند و بهمن دلیل، پایگاه مردمی طالبانی روز بروز بیشتر تقویت میشد.

از پس از بهروری انقلاب (و حتی قبل از آن)، اگر چه ارتجاع - توانست اکثر پایگاههای پیشگام و مردمی را فتح نماید، اما پایگاههای طالبانی و شریعتی را نتوانست تسخیر کند. و در این امر، پایگاه طالبانی بهرمانت تسخیر ناپذیر تر از پایگاه شریعتی بود.

در چنین موقعیتی بود که کمترین گامهای مبارزاتی فرا رسید و ارتجاع که بهیچوجه شایه او را با نیز میزد، همینکه ماتم و اندوه بیکران مردم را در غم از دست دادن او دید، فرصت طلبانه، او هم به عزای نشست!! مجلسی ترحیم و بهیامهای تسلیم، بهیابی اعلام شد. اما ارتجاع، با بهیچریم تمام از همین مجلس ترحیم نیز بر علیه طالبانی استفاده نمود و بجای بزرگداشت وی، شروع به کوبیدن او نمود! اغافل از اینکه بالاخره دیری نخواهد پایید که خود آگاهی مردم، دوستان و حامیان حقیقی اش را به آنان خواهد شناخت و در آن زمان، خواهند دانست که در منی، چه کسانی را نمی نمایند، هر چند کمترین گامی آنان تمام شده باشد!!

ارتجاع، اگر چه قبل از انقلاب فاقد هرگونه پایگاه مبارزاتی بود و تمام سرگراها از وجودش خالی شده بود، اما بعلمت نارس بودن انقلاب، توانست با پشیمانی قاطع رهبران انقلاب که ملاک برتری و فضیلت انسانی و اسلامی را "لباس" میداند و نه "شناخت"، و غیر اهل لباس را غریب زده می پندارد، قدرت و پایگاهی بدست آورد، و بدینگونه بود که طالبانی با بزرگترین مانع حرکتش در طول مبارزاتش، که در صورت قدرت حاکمه

۱- البته "شورای انقلاب" این مساله را نیز بفرست و حریر رهبر انقلاب را نیز بخاطر اینکه طالبانی پشیمان آن بود، زیر پا گذاشت!! ۲- قابل به عزای هابیل نشست و تسلیم گوی آدم شد!

تحلی یافته بود، مواجه شد. و از همین زمان بود که ارگانهای اساسی قدرت حاکمه پس از انقلاب، تمام تلاششان را در جهت نابود کردن پایگاه مردمی طالقانی سمت دادند اما بالاخره شکست خوردند! انتخاب طالقانی به امامت جمعه تهران از جانب رهبر انقلاب، قبول غیر مستقیم اس شکست بود.

سایران بازمانده طالقانی زنده بود، ارتجاع با تمام توانش در مقابل وی می ایستاد، و امروز هم که رفته است، از یک طرف می گوشتنا بطرف مخالف او را نگوید و از قلب بوده یا خارجش کند!! و از طرف دیگر آنجا که در این امر توفیق نمی یابد، سعی دارد تا با پایگاه بودهای اوبیغ خوش استفاده محوید، و در همین رابطیات که می بینم موفقیت او در تسخیر قلب توده ها، به روحانی بودنش و "لباس" داشتنش تعبیر میشود نه به نقا و جهاد و علم و عملش!!... باشد تا تاریخ در این مورد به قضاوت برخیزد.

۷- آیا امامت راه طالقانی در شرایط حاضر امکان پذیر است؟

از آنجا که پس از پیروزی انقلاب، کلیه نیروهای مترقی بواسطه تبلیغات ارتجاع، پایگاههای مردمی خویش را از دست داده اند و کلیه سنگرهای مردمی به تسخیر ارتجاع که در لباس مذهب ظاهر شده است، درآمده و از آنجا که طالقانی تنها سنگری بود که پایگاه توده ای داشت!! و با تکیه بر این پایگاه خوش به مبارزه با ارتجاع برخاسته بود، امامت حرکت طالقانی با خط مشی خاصی که داشت، فعلا "امکان پذیر نیست. چرا که لازمه امامت خط مشی خاص او، پایگاه مردمی داشتن است که در شرایط کنونی، کلیه روشنگران و نیروهای مترقی از چنین پایگاهی بی بهره اند. و از طرف دیگر، همانطور که قبلا هم گفته شد: اگرچه حرکت طالقانی در زمان آغاز و شروع، بهترین و قاطع ترین حرکت ممکن بود. اما پس از شروع حرکت شریعتی که اقدام به زمینه سازی ذهنی، جهت برپا نمودن انقلاب اصل مکتبی نمود، هر گونه حرکتی می بایست در همان جهت حرکت شریعتی شکل گیرد.

بنابراین در مقطع کنونی، تنها با امامت راه شریعتی است که میتوان همانگونه که میخواست انجام بدهد و ناامام ماند، شورمذهبی مردم را تبدیل به شور مذهبی نمود و آنها را برای یک انقلاب اصل مکتبی، بسیج کرد.

۸- دو تاکتیک مهم طالقانی:

طالقانی، پس از پیروزی انقلاب مردم، و تسلط یافتن ارتجاع، سعی نمود تا با تحکیم پیوند خود با رهبری انقلاب، از یک طرف "استراتژی وحدت" خویش را دنبال کند و از طرف دیگر با استفاده از پایگاه "مردمی" خود، به پیش و آگاهی مردم را توسط قرآن افزایش دهد و همگام با آن، حرکت ضد ارتجاعی خود را نیز رده دهد!! تاکتیک دیگری که او برای مقابله با ارتجاع، بکار می بست این بود که با امتیازاتی که بتدریج از رهبر انقلاب میگرفت، "قدرت" را پیوسته از هیئت حاکمه و با "حاج ارتجاع مذهبی" بگیرد و به مردم منتقل سازد تا تمرکز و کاتر قدرت در دست آنها باعث رشد هر چه بیشترشان نگردد.

بنابراین بطور خلاصه میتوان گفت که تاکتیکهای طالقانی در حرکت ضد ارتجاع عبارت بودند از:

- ۱- تلاش در جهت رشد آگاهی مردم.
 - ۲- مبارزه برای تصفیه قدرت ارتجاع.
- طالقانی برای تصفیه قدرت ارتجاع، آزادی و خود مختاری خلقها را تبلیغ می کرد و بهترین سلاح را برای این منظور، "اصل شوری" تشخیص داده بود و آن را مهمترین وسیله برای انتقال قدرت از ارتجاع به مردم میدانست و به همین دلیل بود که ارتجاع، تا آخرین لحظات حیات وی، با این امر به مخالفت شدید و جدی پرداخت.

۱- البته این ساله، تناقضی با اینکه دشمن اصلی او امیرالاسلم بود، ندارد.

۲- البته نباید ناگفته گذاشت که طالقانی، با تاکتیکهایی که در اواخر عمر در قبال اقلیتها در پیش گرفته بود، پایگاه مردمی اثر در میان اقلیتها مترازل شد (پایگاهی که در اوایل پیروزی انقلاب، با اتخاذ موضع مردمی در قبال ساله گردستان کسب کرده بود). اما او، پس از قریب دو هفته، دو مرتبه بسوی ملت بازگشت و در آخرین نماز جمعه ای که در بهشت زهرا برپا نمود، نشان داد که رهنورد خستگی ناپذیر سنگر مبارزات مردمی، دست از راه خود برنداشته و به خلق خویش که عمری را برای رهائی آنان تلاش نموده بود، پشت نکرده است.

هم در این آخرین نماز بود که وی محسمه های ارتجاع را همانگونه که پیشان را، به رمی گرفت و قانون اساسی مورد قبول آنها را شوتم از قانون اساسی مشروطیت دانست، چرا که او ارتجاع مذهبی را شوتم ترین نیروی میدانست که وارت انقلاب شده اند:

۳- این بعد از حرکت طالقانی را میتوان بگونه ای با خط حرکت شریعتی یکی دانست.

۹- مخالفت با قانون اساسی ارتجاعی:

طالقانی، پیوسته از تصویب قانون اساسی که تمام قدرت را در اختیار ارتجاع مذهبی قرار میداد، بیم داشت. چرا که میدانست در صورت تصویب این قانون، صاحب قانون اساسی خواهیم شد که بخاطر اجماع طلبیهای سرچشمین، بهرامت شوتم از قانون اساسی مشروطیت است!! لذا، او تصویب این قانون اساسی را که حتی از بنیانی قاطع رهبر انقلاب برخوردار بود، بزرگترین مانع حرکت خود میدانست. و به همین دلیل با انجام تاکتیکهای نظیر رای گنود دادن، شرکت نکردن در جلسات، روی زمین نشستن، رسوا گری در خطبه نماز جمعه... مخالفت خویش را ابراز میداشت.

و امروز بخوبی تاحدید که پس از رفتن او، روزی نیست که دو یا چند بند از قانون اساسی به تصویب مجلس خبرگان!! نرسد. برخلاف زمان حیات وی که روزها می گذشت و یک بند هم به تصویب نمیرسید!

۱۰- طالقانی و راهش:

او، مردی است که تبلور و تحلی سالیان دراز مبارزات مکتبی، آزادخواهی و استقلال طلبی کشور ما بود. مرگش، رفع مانعی بود برای ارتجاع و فرو ریختن سنگری بود برای مردم. خوشحالی آنان بود و ماتم ایان.

سالیان مبارزه بر علیه استبداد، استعمار، استثمار و استثمار او را بصورت رحنی برای خلقهای محروم ما در آورده بود و تا آخرین نفس برای مقابله با این اهریمان ضد خلقی، در سکر مردمی خویش پایدار ماند. و اگرچه در این راه، حرامیان او را به سنگ تهمت و افترا بستند و ناجوانمردانه کوبیدندش، اما هرگز از پای نشستن و عمری را به کدح و کبد در راه خلق و از برای خالق گذراند.

با نامردمیها در افتاد، اما هرگز به نامردمیها نیبوست. اراده ای آهنین داشت، روحی محکم، لسانی کوبنده، اندیشه ای قرآنی، قلبی مالوف، جانی مالول، سینه ای گنده و دلی دردمند! دردمند از اسارتها و آشکار و نهان که پیوسته خلقها را به زنجیر می کشیدند.

پیوسته با قرآن بود و در قرآن، بون را با تمام وجودش می فهمید. دلی حقیقت جو داشت و جانی آتش گرفته از آن. تشنه میراثی بود که از اسلافش (ابراهیم - اسماعیل) به ارث برده بود.

رویايش، پا در شکل ظاهر، قاسطن بودند که او را آشکارا بهمند می کشیدند، و با دریا طین و دریا بلای حق، مارفن بودند، و این ارتجاعیون عوام رفیع جاهل، که عمله! آمانور قاسطن بودند، پیوسته او را به سگ می گرفتند.

دلی آکنده از درد اینها داشت و این درد آنگاه بیشتر میشد که مجبور بود در مقابل آنها سکوت کند تا قاسطن سود نمیدند. اگرچه پیوسته با این دو قوم (قاسطن و مارفن) می جنگید اما فقط در جنبه اول پیروز بود. ولی مارفن، ططم این پیروزی را بکا شیط نمودند و او را از صحنه کنار گذاشت، خانه نشین کردند. و هم از این روی، قلبی مجروح از ایان داشت. اینانی که چهره ای مقدس داشتند و در لباس حق، به تیرش می گرفتند! اما در عین حال، پیوسته امید شکستشان را می کشید.

جز بر غاسقین و حاسدین بر کسی کینه نمی ورزید. آنزمان که در برابر غاسق بود، حاسد را نادیده می انگاشت، چرا که هم سنگرش بودند، اما همینکه با قریبادهای "دیکتاتور خون می ریزد"، "سیاهی اختناق و زور حکومت غاسق رضا خانی و فرزند ناخلفش را از هم درید، حاسدین به رمی اش پرداختند!

در مبارزه، پیشاپیش خلق بود و پیوسته در قلب حوادث، چرا که، خدایش آموخته بود که انسان میوه رنجها و تلاشها و مقاومتهاست. در این راه، تمام سنگرهای ضد استعماری، ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد استعمار را خالصانه عشق می ورزید و ملاک و معیار عشق ورزیدنش، قبل از هر چیز، آزادی بود. این ملاک را از رهبرش، مرادش و معلمش حسین (ع) آموخته بود.

زندگی میکرد تا حرکت کند، نه حرکت میکرد تا زندگی کند! و حرکتش را آنگاه آغاز نمود که غاسق، تمام سرچشمه های حرکت آفرین را مستقیم و غیر مستقیم در اختیار خویش گرفته بود. موضوع حرکتش، پیوسته خلقهای محروم بودند که همیشه برای آنان می سوخت.

هیچگاه جزو خالق نمیدانیدند و در این راه، شک ننمود و در برابر هیچکس جزو انعطاف ننمود. مظلومیت، از دیدگاه او، پدیده ای بود که در تکوین آن، ظالم و مظلوم همدستند. به استبداد، بیشتر از هر چیز کینه می ورزید، چرا که میراثش را که آزادی بود، به غارت میرید.

مبارزه، آنچنان تنفیده اش ساخته بود که او را بصورت رب النوعی از عشق و فدائاری و مقاومت در آورده بود.

اگرچه با خاکیان بود، اما آسمانی می اندیشید و با تبلور این اندیشه ها بود که حرامیان را در قریبگاهه منی ذبح مینمود و یا همچون جمرات، رمی شان میکرد.

۱- اشاره به آخرین سخنان طالقانی در بهشت زهرا.

توفنده بود، اما نه بر سر مظلومان، که بر سر حادبان زر و زور و تزویر. چرا که او، ایان را در مکتب اعدا دش و در صحنهای بنگار آسان شناخته بود. خود را امهرای درویند سلسلی نهضت ابراهیم می یافت هم از این روی، حاسری ابراهیمی داشت، قلبی عیسایی، عسای موسایی، کلامی مرتضایی، حرکتی حسینی و شیوه ای محمدی!

به صدق عشق می ورزید، شریعتی را می ستود، فلسطن و آرمایش را از یاد نمیرد چرا که آنها را، هم سگران خود می دید.

به نرفته، کینه می ورزید، به اتحاد عشق! موسی وار به ارتجاع حمله میکرد و ابراهیم وار به استبداد. محمودار زر اندوزان را به خشم می گرفت و علی وار به مظلومان عشق می ورزید.

معلم قرآن بود و تحسم حقیقت. پیوسته تنها بود و تنهایی را از علی بهارت برده بود. بیش از دشمن توسط دوست کوبیده شد اما کینههای آنان را با دمی انگاشت و به آنها محبت می کرد زیرا قبل از همه! اینها، او به "وحدت" می اندیشید.

حرکتی داشت نه در امامت! مدرس و کاشانی، که بالاخره ایان باهای ست داشتند دوستی لزان! بلکه حرکتی در امامت! سید جمال و شریعتی داشت که بصورت اشتاب، از ایان جدا شد.

بیش از همه کسی، غاسق، او را شناخت و توانایی هر کاری را از او گرفت و سیردانش افکند. او اسیر ناگشتن هم شد اما قبل از اینها که او را به حمل دعوت کند، خود، صفیر را برگزید و قاسط را در مقابل خویش قرار داد. و در این راه، صیر مذهبش بود و سکوت، ایمانش! و هر کجا مارق را سد از خویش نمیدید، با آنها هم نمیشد.

گامبلیات مارفن چنان او را گنج و سرگردانی ساخت که هفته ها در شناخت مظلومیت مظلوم دچار تردید می شد اما بالاخره، با شم ابراهیمی خویش مظلومیت را می یافت زیرا که رسالت خویش را در شناخت آن میدید.

مشتی ابوذری داشت، عسای موسایی، فکری سلمانی، جبینی حسینی، حلمی حسنی، کوله باری سید جمالی، اجتماعی شریعتی، راهی کاظمی، بیهشی اوسلی (اوس فزنی).

قرآن، را وسیله ای میدانست که رسالتش هدایت مردم است نه هدفی که باید او را پرستید! عبادت، را نیز وسیله ای برای تجدید عهد می انگاشت لذا، پیوسته از بر پا کنندگان نماز بود. هم برپاکندند! عدل بود و هم برپاکندند! نماز و بنابرین مشمول در رحمت بود: "مرحما" للقاتین عدلا" و "مرحما" للقاتل اهلا" و رحمت با قریب بر پا کنندگان عدل و رحمت با د برپا دارندگان نماز.

فریادی بود در سکوت، نوری بود در تاریکی، تازیانه ای بود در اختناق که بالا رفت و فرو آمد. دیوانه حقیقت بود، که واقفیتها را کاذب می بیندشت، جستجوگر و پیونده بود، چرا که وجودش عصاره تلاش بود. اگرچه زندانها و تبعیدگاهها، ماوی همیشگی اش شده بودند، اما هرگز در مقابلشان بیم به دل را نمیداد زیرا که اسارت در عصر غاسق را، مذهب پیوند میدادست. اسارت را در "ارتجاع" می دید و بنابرین، پیونده ای او نور بود. ملاک سنجشش نه لباس بود و نه شخصیتها، بلکه او، حقیقتها را معیار می دانست.

در قضاوت های تاریخی، هیچگاه حقیقت را فدای مصلحت نمی ساخت. و در این راه اگرچه مارق، به سنگش می کشید، اما تحمل میکرد. نسبت به کژیهای تاریخ، حساس بود و آنها را چراغ را خود میدید. اضمحلال ارتجاع را در تحلیلهای مردمی اش به سنگ می بست، چرا که مردمی می اندیشید. و به همین دلیل، ارتجاع، او را خطرناکی می یافت لذا حرکت در کویر احمقانه ساز انقلاب مردم نیز برای او ناممکن ساخت. غاربه غاسق بود و ضروب مارق! چرا که مذهب صبر داشت و ایمان سکوت! به القاب می اندیشید که آنها را انجام می یافت. مجنون بود اما نه در طریقت لیلی، که آن را کاذب می بیندشت، بلکه در سلوک حقیقت! چهل سال مردانه مبارزه کرد، اما نه در حیطه انحصار طلب ها، چرا که جو آنان را اهریمنی می دید.

قلبی فصیح، کلامی بلوغ، بهشتی بسیط، دلی افسرده و قلبی مطمئن، او را در حرکتش باور بودند! در کلیه مظلوم بود و نه در کاغ ظالم و هم از این روی، پیوسته چون شع می سوخت تا کلیه مظلوم را روشنی بخشد.

از مال دنیا نداشت و نمی خواست، چرا که وابستگی ها را کینه می ورزید. به "انتخاب انسانی" آدوش می نهاد. اگرچه این انتخاب، بود، آزادی و شورش و آزاد پیروزی مکتبش!

آنگاه که در میان مردم بود، آنچنان به شرف می آمد که گویی چشمان فرهاد به چهره تیرین منور شده است.

صدای لیکبک در برابر دعوت حق، آنچنان ما را به سوگ نشاند که قاسط و مارق را به شوق! چرا که عالم، در مکتب اسلام، دشمنی ظالم دارد و دوستی مظلوم!

آرغی! طالقانی! مردی که تبلور و تحلی سالیان دراز مبارزات مکتبی، آزادخواهی و استقلال طلبی کشور ما بود.

و اسلام علی من تبع الهدی